

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

ویژه‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش نهایی

### درس آزادی و حریت

یکی دیگر از محورهایی که در مکتب عاشورا از شخصیت الگویی اباعبدالله الحسین علیه‌السلام می‌توان از آن درس بزرگی آموخت و بهره گرفت درس آزادی و حریت است، خود حضرت فرمود: **فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ**<sup>۱</sup> در وجود من برای شما الگویی است و شایستگی دارد که به من اقتدا و تأسی کنید. بین آزادی و آزادی یا حریت فرق است. آزادی یعنی رها بودن از قیدها و محدودیت‌ها در بیرون وجود خویشتن. آزادی انسان‌ها ممکن است توسط قدرت‌های ستمگر و حکومت‌های ظالم مورد تعدی قرار گیرد و بر انسان محدودیت‌هایی اعمال شود، شکل این محدودیت‌ها هم در طول تاریخ متفاوت بوده است. یک دوره شکل بردگی داشته، یک دوره رعایا تحت نفوذ ارباب‌ها بودند، گاهی اوقات اشخاص تحت سیطره‌ی سرمایه‌دارها، در اسارت و محرومیت از آزادی به سر می‌بردند و روزگاری تحت نفوذ سیاستمداران، آزادی‌هایشان را از دست دادند. به هر حال در هر دوره‌ای از تاریخ، جوامع بشری به گونه‌ای با جلوه‌های محرومیت و محدودیت آزادی‌ها، مواجه بودند و با توجه به اینکه اسارت‌های بیرونی چیزی است که راحت‌تر لمس و حس می‌شود، طبیعتاً حرکت‌ها و تقلاها و تلاش‌ها و مبارزاتی هم علیه این نوع اسارت‌ها و محرومیت از آزادی‌ها در بین بشر ظهور کرده و مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی بسیاری در نقاط مختلف دنیا اتفاق افتاده و بخشی از آنها هم به نتیجه رسیده و به پیروزی منتهی شده است و افراد توانسته‌اند خود را از یوغ ستمگران رها کنند.

در برابر این آزادی که جنبه‌ی بیرونی دارد، مفهوم حریت و آزادی قرار می‌گیرد، که مفهوم و مصداقی درونی دارد. این به معنای وارستگی است، نه رستگی. انسان با رهیدن از دام‌های بیرونی رسته می‌شود، اما برای رهیدن از دام‌های درونی به وارستگی نیاز است. به این معنی که انسان وابستگی‌های درونی خود را بگسلد و خودش را از دام آنها رها کند. انسانی که این وارستگی را ندارد و از درون به چیزی تعلقی دارد که او را محدود کرده است، در بیرون هم کارش به اسارت می‌کشد. غالب اسارت‌های بیرونی میوه‌ی اسارت‌های درونی است. بدین معنا که هنگامی که انسان به چیزی دل بست، نگران از دست دادن او یا طالب به دست آوردن آن خواهد بود. آن‌گاه به خاطر از دست ندادن چیزی که به آن دل بستگی دارد یا به خاطر به دست آوردن چیزی که به آن دل بسته است، حاضر است تن به اسارت‌های بیرونی بدهد. انسانی که از درون آزاد است، در برابر

ستمگر، در برابر کسی که می‌خواهد آزادی‌های او را سلب کند، سلحشورانه به میدان می‌رود، سازشکاری و سکوت نمی‌کند و ترس و بزدلی را به دل راه نمی‌دهد.

وابستگی‌های درونی انسان را ترسو، بردل، محافظه‌کار و سازش‌کار می‌کند و فرد را در اسارت نگه می‌دارد. اگر انسان در درون، چنین وابستگی‌هایی نداشته باشد، در برابر کسی که خواهان سلب آزادی‌های بیرونی اوست، سکوت نمی‌کند و تماشاچی ستمگری‌های او نخواهد بود. بنابراین ریشه‌ی از دست دادن آزادی‌های بیرونی هم، از دست رفتن آزادی‌های درونی است. آنچه که این آزادی‌های درونی را از انسان سلب می‌کند، محبت دنیا است. دلبستگی به سلامتی، جان، آسایش، رفاه، راحتی، شهرت و نام، پست و مقام، زن و فرزند و عیال و خاندان. اینها همه جلوه‌های محبت دنیا هستند و محبت دنیا انسان را از وارستگی و آزادی محروم می‌کند. حریت را از انسان سلب می‌کند. راه دستیابی به حریت، رهیدن از محبت دنیا است. در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است: **حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ**<sup>۱</sup> ریشه‌ی همه‌ی زشتی‌ها و آلودگی‌ها،<sup>۲</sup> محبت دنیا است. انسانی که اسیر محبت دنیا بود، در پی این محبت، آثار بسیار منفی را باید متحمل شود.

شناخت خود دنیا، مقدار زیادی به رهیدن از این اسارت کمک می‌کند. جذائیت‌های دنیا غیر قابل انکار است. غذاهای لذیذ، نوشیدنی‌های گوارا، جامه‌های فاخر، مسکن‌های مجلل، مرکب‌های راهوار و نام و شهرت‌ها، جاه و مقام‌ها، نوعی لذت جسمانی و نفسانی نصیب انسان می‌کند و همین لذت است که انسان را به اسارت دنیا می‌کشاند. برای رهایی از محبت دنیا، دانستن مطالب ذیل کمک زیادی خواهد کرد:

نکته‌ی اول: شناختن ماهیت دنیا کمک زیادی به رهایی از جاذبه‌ی دنیا خواهد کرد. مولی نظرعلی طالقانی در کتاب کاشف‌الاسرار می‌گوید: دنیا پیر کفتاری است که با هنرمندی خود را آرایش کرده و مثل یک نوعروس زیبا و طنّاز دل از عاشقانش می‌رباید. دنیا یک مشاطه و آرایشگر بسیار ماهری است که خود را تزئین کرده است، ولی پشت این ماسک جذاب، یک عفریته‌ی ترسناک مخفی است.

دوم: این معشوقه (دنیا) معشوقه‌ی بی‌وفا و هرجایی است. یعنی نسبت به هیچ‌یک از عاشقانش وفادار نیست. به همه خیانت می‌کند و موجودی هرزه و هرجایی است. هر روزی در دست یکی و در آغوش دیگری است.<sup>۳</sup> هیچ‌یک از جلوه‌های دنیا پایدار و به عاشق دنیا، وفادار نیستند، هر روز در اختیار کسی است، آیا دل بستن به معشوقه‌ای با این خصوصیات شایسته است؟

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸.

۳- اعم از آلودگی‌های اخلاقی و رفتاری.

۱- بول و ثروت و پست و مقام امروز در دست این شخص است، فردا می‌میرد و به دست کس دیگری می‌افتد.

خصوصیت سوم: دنیا معشوقه‌ی عاشق‌کش است، یعنی هیچ‌یک از عاشق‌هایش را زنده نمی‌گذارد. دنیا تمامی عاشقان خود را می‌کشد. عاشق‌های فعلی هم چند صباح دیگر اینجا نیستند.

چهارم: عاشق‌هایش را به راحتی خلاص نمی‌کند، با شکنجه و زجر دادن می‌کشد و از پا در می‌آورد. کسی که عاشق دنیا است وضعیتش از سه حال خارج نیست، حالت اول: عاشق دنیا است و دنیا را ندارد، مثلاً عاشق خانه، ثروت، پست و مقام، زیبارو یا نام و شهرتی است. عاشق جلوه‌ای از جلوه‌های دنیا است و آن را ندارد. حسرت نداشتن آن چیز او را شکنجه می‌دهد و ذوب می‌کند. عاشقان دنیا که دنیا را ندارند، حسرت، آنها را شکنجه می‌دهد و نمی‌گذارد آرام بگیرند. هر بار که یاد معشوقشان می‌افتند، که به آن نرسیده‌اند، آه حسرت باری از ته دل می‌کشند و در این حسرت ذوب و آب می‌شوند. در حالت دوم: به وصال معشوق می‌رسد. این بار نگران از دست دادن معشوق است. و این نگرانی او را ذوب می‌کند. یک لحظه خواب راحت ندارد. حالت سوم: وقتی است که دنیا از دستشان می‌رود. از غصه‌ی از دست دادن، جان خواهد داد.

پس محبّ دنیا از سه حال خارج نیست، یا ندارد و حسرت نداشتن دنیا او را شکنجه می‌دهد، یا دارد و نگرانی از دست دادن دنیا او را زجر می‌دهد و یا از دست داده است و غصه‌ی از دست دادن آن برای او آرام و قرار نمی‌گذارد. پس شناخت خود دنیا به همین لحاظ سبب می‌شود که دیگر آن‌طور نسبت به دنیا دلدادگی نداشته باشد. بداند این معشوقه که یک پیرکفتار بزرگ کرده‌ای است و نسبت به عاشقانش بسیار بی‌وفا، هرزه و هرجایی است و هر روز در آغوش یک نفر است و بعد هم عاشقانش را می‌کشد و زجرکششان هم می‌کند، چنین معشوقی شایستگی دل بستن ندارد. یعنی اگر فرد ماهیت دنیا را بشناسد، مقدار زیادی می‌تواند خود را از عشق دنیا رها کند.

نکته‌ی دوم: دنیا با همه‌ی جذّابیتش به تعبیر قرآن کریم متاع غرور<sup>۱</sup> است. یعنی کالای فریب و دروغ است. دنیا تنها یک جلوه‌ی بیرونی دارد. به تعبیر دیگری که جای دیگر قرآن بیان شده، دنیا سراب است. سراب بقیعة یحسبه الظمان ماء؛ سراب از دور جلوه‌ی آب دارد ولی حقیقت آب را ندارد. تشنه‌کام از دور سراب را که می‌بیند می‌گوید آنجا عجب آب زلال و گواری است، اگر به آن برسم تشنگی‌ام فرو می‌نشیند. اما بعد از تقلّاهای بسیار که دوندگی می‌کند تا خودش را به آن برساند، وقتی به آنجا رسید، لم یجدْهُ شیئاً<sup>۲</sup> می‌بیند چیزی نیست. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: الناس نیام؛ مردم در خوابند. پس همه‌ی چیزهایی که می‌بینند رؤیاست.<sup>۳</sup>

۲- برگرفته از سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۵.

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۹.

۲- حال اگر دو نفر خواب می‌بینند، یکی از اینها مثلاً در خواب می‌بیند که ثروت هنگفت چند میلیارد تومانی به دست آورده است، و از خوشحالی قهقهه می‌زند. نفر دیگری هم کنار دست او خوابیده است. خواب می‌بیند که تمام ثروت چند میلیاردی‌اش آتش گرفت و جلوی چشمش خاکستر شد. این هم از شدت ناراحتی و غصه، در خواب، های‌های گریه می‌کند. اما یک نفر که بیدار است و بالای سر این دو ایستاده است، هم خنده‌ی کسی که دارد خواب می‌بیند چند میلیارد تومان پول به دست آورده است، برایش چیز مضحک و بی‌بایه‌ای است، هم گریه‌ی آن کسی که دارد خواب می‌بیند میلیاردها ثروتش سوخت و خاکستر شد، برای او چیز مسخره و خنده‌داری است، چون می‌داند اگر این دو

امروز به این قضیه از نظر علمی نزدیک شده‌اند. گاهی اوقات فرد می‌گوید دیشب من تا سرم را گذاشتم شروع به خواب دیدن کردم و الآن که بیدار شدم خوابم تمام شد. با دستگاه‌های الکترونیکی (دستگاه‌های الکتروانسفلگرام) می‌توان امواج مغزی را ثبت کرد، در نتیجه می‌توان با همین سیستم رؤیا دیدن افراد را هم تشخیص داد. در پزشکی بررسی کرده‌اند که زمان رؤیاهای شب انسان بیش از چند ثانیه طول نمی‌کشد. تطابق این موضوع را با این آیه‌ی قرآن کریم می‌توان فهمید که در روز قیامت مردم در قیامت بیدار شده‌اند. الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا: <sup>۱</sup> مردم در خوابند پس هنگامی که به موت نائل شوند، بیدار می‌شوند. اغلب مردم موت اضطراری دارند و همزمان با فوت است. موت اختیاری برای برجستگان، از عباد صالح خداست. در قیامت می‌پرسند: کم لبثنا فیها؟ شما چقدر در دنیا درنگ کردید؟ در جواب می‌گویند ما لبثنا الاّ ساعة: <sup>۲</sup> ما در دنیا توقّفی نکردیم مگر ساعتی. در فرهنگ قرآن ساعت به معنای شصت دقیقه نیست، ساعت یعنی برهه‌ای از زمان. این به معنای همان چیزی است که در علم اثبات شده است. در قیامت متوجّه می‌شوند که در دنیا خواب می‌دیده‌اند فکر می‌کردند، شصت، هفتاد سال است. حالا که بیدار شدند فهمیدند چند ثانیه بیشتر نبوده است. <sup>۳</sup> وقتی انسان یک مقدار درک می‌کند که ماهیّت دنیا چیست، آماده می‌شود که از دام اسارت محبّت دنیا، از همان چیزی که حریت را از انسان سلب می‌کند، برهد.

واقعیت این است که از دام یک عشق، جز به نیروی یک عشق بزرگ‌تر نمی‌توان رهید. این نکته‌ی بسیار مهمی است. اگر محبّت دنیا رأس کلّ خطیئة است و اگر برای پاک شدن از خطیئات، طالب این هستیم که محبت دنیا که ریشه و سرچشمه‌ی آن خطیئات است از وجودمان کنده شود، تنها راهش این است که معشوقی بزرگ‌تر از دنیا پیدا کنیم، معشوقی که جذّابیتش بیشتر از دنیا باشد. یک قطعه فلز را که به یک آهنربا نزدیک می‌کنید، نیروی جاذبه‌ی این آهنربا آن فلز را به سمت خودش می‌کشد. تنها راهی که، این فلز به آن آهنربا نچسبد چیست؟ این است که آهنربایی به مراتب قوی‌تر در جهت مقابل قرار دهید. آن وقت است که شدت نیروی آهنربای دوم فلز را از میدان جاذبه‌ی آهنربای اول خارج می‌کند و به خودش می‌چسباند. راه نجات از محبّت دنیا، این است که انسان با حقیقتی جذّاب‌تر از دنیا در زندگی آشنا شود و به او دل بسپارد. راه نجات از محبّت دنیا، دچار شدن به محبّت خدا و خوبان خداست و این کیمیای هستی برای حلّ این معضل است. یعنی اگر

---

تا بیدار شوند، نه آن اولی از آن چند میلیارد تومانی که در خواب گیرش آمده است، یک ریال کف دستش خواهد بود و نه دومی وقتی که بیدار می‌شود، یک ریال از ثروتش از دست رفته است. هر دو دارند خواب می‌بینند. در واقع خیالی است که آنها را خوشحال کرده یا غمگین کرده است. رؤیایی است که، وقتی چشم‌های شخص باز شود، هیچ خبری از آن نخواهد بود.

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴.

۵- متاع الغرور این است. یعنی یک رؤیا که بعد از بیدار شدن، هیچ خبری از آن نیست. چنین چیز پوشالی دل بستن دارد؟ حسرت خوردن دارد؟

کسی به محبت خدا نائل شد، از دام جاذبه‌ی دنیا رها می‌شود. اگر کسی اسماء و صفات و افعال الهی را بشناسد، آنچه را که خدا با او کرده است را یادآوری کند.<sup>۱</sup>

گوهر محبت خدا در وجود هر مخلوقی هست. آفرینش با محبت ایجاد شده است و این محبت در خمیره‌ی همه‌ی مخلوقات حتی کفار هم وجود دارد. قرآن فرمود: **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**<sup>۲</sup> مؤمنان محبتشان به خدا شدیدتر است. پس غیرمؤمنان هم به خدا محبت دارند، منتها محبت مؤمنان شدیدتر از محبت غیر مؤمنان است. همه‌ی خلق به خدا محبت دارند. حتی کفار، حتی فجّار، در جستجوی خدا هستند ولی آب را با سراب اشتباه می‌کنند. تشنه‌ی آبند، اما سراب را به جای آب گرفته‌اند و به دنبال آن می‌دوند. عکس جمال الهی را در آیینی این عالم طبیعت و دنیا دیده‌اند و عکس را با خود صاحب عکس می‌بینند و دنبال عکس آن می‌روند. در اثر این دوندگی نه تنها از تشنگی آنها کم نمی‌شود، بلکه بیشتر هم خواهد شد. اهل طبیعت، اهل دنیا و دنیاطلبان هم دنبال خدا می‌دوند. عکس قدرت خدا در آیینی پست و مقام افتاده، چون از نظر قدرت شباهتی با آن معشوق ناشناخته فطری‌شان دارد، این پست و مقام برای آنها جذاب شده است و دنبال پست و مقام می‌دوند. عکس غنای خدا در آیینی پول و ثروت افتاده است و آنها در فطرتشان عاشق غنی مطلقند. ولی چون از نظر غنا شباهتی با

---

۱- قبل از اینکه به دنیا بیاید، وقتی در رحم مادر بود، خدا چگونه او را از خطرات حفظ کرد، چگونه اندام کاملی برای او در همین رحم مادر طراحی کرد، صورت زیبایی برای او نقاشی کرد و او را در آن حالتی که او فهم و شعور و قدرتی نداشت، او را اداره کرد، نیازهایش را تأمین کرد، مدت‌ها قبل از اینکه به دنیا بیاید پدر و مادر را عاشق این بچه‌ی ندیده کرد. وقتی به دنیا آمد، مادر این‌طور عاشق این بچه‌ی کرد. قبل از اینکه این بچه به دنیا بیاید، خدا غذای او را تأمین کرد. سینه‌های مادر را پر از شیر کرد، تا این بچه وقتی متولد شد، گرسنه نماند. لطیف‌ترین و مناسب‌ترین غذا را برای او تعبیه کرد. پدر را عاشق این بچه‌ی کرد که خودش را به سختی می‌اندازد تا نیازهای زندگی این بچه را تأمین کند. اگر این بچه بیمار می‌شد، یا مشکلی برایش پیش می‌آمد، پدر آشفته می‌شد. اگر تاریخ زندگی خودمان را نگاه کنیم که خدا با ما چه کرده است، اجزائی که خدا به ما بخشیده، هر کدام چقدر ارزشمند است؟ انسان باید این هدیه‌های باارزش را ببیند. انسان عبید الاحسان؛ انسان بنده‌ی احسان است. یک کسی پی در پی خوبی کند، محبتش در دل انسان می‌نشیند و آدم با همه‌ی وجود عبد او می‌شود. بعد هم که انسان نیاز به هدایت پیدا کرد، بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین دوستان و اولیاء خودش را چطور به خطر انداخت و اینها آمدند تا پیام هدایت خدا را به ما برسانند، دست ما را بگیرند و به تعالی و کمال برسانند. بعد هم که این پیام رسالت را به خاطر مصلحت ما، نه منفعت خدا به ما رساند، با خرابکاری‌های ما منصرف نشد. امام سجّاد علیه‌السلام به خدا عرض می‌کند: خدایا هر لحظه ملکی از جانب من خبر اشتباهات مرا برای تو می‌آورد و در همان لحظه تو از جانب خودت ملکی را حامل نعمت‌ها و عطا‌های جدید به نزد من می‌فرستی ( ). این‌طور نبود که ما ناسپاسی یا نافرمانی کنیم و خدا بلافاصله حیات ما را قطع کند، و رزق ما را ببرد. حتی به گونه‌ای با ما رفتار کرد که گویا ما گناهی نداریم یا او از معصیت‌های ما بی‌خبر است. حتی فوق اینها، گفت: این بنده‌ی من درست است خطایی کرده است، اما نباید آبرویش بین خلق برود. برده‌ی ستّاربتش را هم روی این خلاف ما کشید که خلق نفهمند. در احادیث داریم که: **لو تكاشتم ما تداقتم** ( ) اگر آن چیزهایی که در باطنتان است برای همدیگر کشف بشود و بفهمید چه خبر است، حتی حاضر نیستید جنازه‌ی همدیگر را دفن کنید. در حدیث قدسی فرمود: **لو علم المدبرون عنی کیف اشتیاقی بهم لمتوا شوقا** ( ) اگر کسانی که به من پشت کردند، خبردار شوند که من چگونه مشتاق آنها هستم، از شوق جان می‌دهند. خدای غنی به گونه‌ای با ما رفتار کرده که گویا او نیازمند به ماست. اگر آدم اینها را کنار هم بگذارد و یک خرده فکر کند. در مورد کارهایی که خدا می‌کند. اگر در اسماء و صفات الهی تفکر کنیم و حسن الهی را بشناسیم و در افعال الهی ببینیم، هر دوی اینها ما را عاشق خدا می‌کند. عاشق جمال الهی می‌کند و در نتیجه ما را از جاذبه‌ی محبت دنیا رها می‌سازد. همان‌طور، اگر در حُسن خُلق و منش و روش اولیاء خدا، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام، فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها و دست پرورده‌های آنها، شاگردهای مکتب آنها، ساخته‌شده‌های آستان آنها - انبیاء و اولیاء - نگاه کند و تفکر کند، آن قدر زیبایی و جمال در آنها می‌بیند که دل به آنها می‌دهد و عاشق آنها می‌شود. وقتی آدم عاشق آنها شد، عشق آنها به قدری قوی است که آدم را از میدان جاذبه‌ی محبت دنیا رها می‌کند و نجات می‌دهد.

معشوق ناشناخته‌ی فطری درونی دارد، عاشق ثروت شده‌اند، ثروت طلب و پول دوست شده‌اند. جلوه‌ی جمال الهی در آیینی وجود زیبارویان و زیبایی‌های عالم طبیعت افتاده است، اینها زیبایی‌پرست شده‌اند و در پی زیبایی‌های عالم طبیعت می‌دوند. و از آنجایی که او چون او معشوق حقیقی خود را نمی‌شناسد، به گمانش می‌آید که همین، معشوق من است و دنبالش می‌دود. لذا پول‌پرست‌ها هم که دنبال پول می‌دوند، فی‌الواقع دارند دنبال خدا می‌دوند، منتها خودشان نمی‌دانند. اصولاً تفاوت بین رستگاران با دیگران در علم و جهل همین است. قرآن می‌فرماید: هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب؛<sup>۱</sup> کسانی هستند که نمی‌دانند که عاشق کی هستند. یک عشق و تشنگی را در روح و فطرتشان احساس می‌کنند اما نمی‌دانند معشوقشان چیست و کیست. خدا را نمی‌شناسند. آن وقت عکس رخ یار که در جام عالم طبیعت افتاد، این عکس دل از آنها ربوده است و فکر می‌کنند که معشوق حقیقی‌شان است. وقتی انسان محبوب و معشوق حقیقی را می‌شناسد عشق او و محبت او چنان دل از او می‌رباید که از جاذبه‌ی محبت دنیا خلاص می‌شود. وقتی ریشه‌ی این درخت زده شد همه‌ی شاخه‌ها و ساقه‌هایش هم خشک خواهد شد. متقابلاً چون حُبّ خدا سرچشمه‌ی همه‌ی حسنات است، همه‌ی خوبی‌ها در انسان ظهور خواهد کرد. آنهایی که دنبال سیر و سلوکند، دنبال خودسازی‌اند، میان‌برترین راه برای خودسازی همین راه عشق و محبت است. این بدین معنا نیست که راه‌های دیگر وجود ندارد، راه‌های اهل ریاضت، راه‌های اهل سیر و سلوک‌های کلاسیک وجود دارد، اما کوتاه‌ترین و نزدیک‌ترین راه برای اینکه انسان مُهذَّب شود و از همه‌ی بدی‌ها پاک شود و به همه‌ی خوبی‌ها مُحَلّی و آراسته شود، این است که عاشق خدا شود. وقتی کسی که در جاذبه‌ی محبت الهی قرار گرفت و از محبت دنیا رهید، دیگر دنیا نمی‌تواند او را اسیر کند، و یک انسان آزاده، وارسته، و حُر خواهد شد. آدم‌هایی که اهل عقل و معلومات و معاصر امام حسین علیه‌السلام بودند. کسانی که نوعی وجاهت تقوایی و عالم دینی بودن و امثال اینها داشتند، مثل ابن عباس. ابن زبیر و ابن عمر - پسر خلیفه‌ی دوم - همه اسیر محبت دنیا بودند. دنیای هر کسی چیزی است، یکی دنیایش این است که، به اینکه آدم مقدّسی است، مشهور است. یکی دنیایش این است که زنده بماند، سالم بماند، سختی نبیند. یکی دنیایش این است که مقاماتی داشته باشد. یکی دنیایش این است که پول و ثروتی داشته باشد. یکی دنیایش این است که به لذّت و نعمتی برسد. یکی دنیایش علمش است. وقتی که امام حسین علیه‌السلام، در کربلا می‌جنگید، چقدر بودند کسانی که دور کعبه می‌گشتند. دنیایشان عبادتشان بود.

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود از آنچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

این رهیدن از تعلق دنیا به انسان آزادگی و حریت می‌بخشد.

این عبارت از خود اباعبدالله علیه‌السلام است، حضرت می‌فرماید: **إِنَّ جَمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بِحَرْهَا وَ بَرِّهَا وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا عِنْدَ وَلِيِّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِحَقِّ اللَّهِ كَفَى الظَّلَالِ: یعنی همه‌ی آنچه که**

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

۲- به قول حافظ: ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم. ای بی‌خبر ز لذّت شرب مدام ما.

۲- به قول حافظ: ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم.

خورشید بر او نور می‌افکند، در مشارق و مغارب زمین، در دریاها و خشکی‌ها، در دشت‌ها و کوهسارها بر آن پرتو می‌افکند، همه‌ی آنها در نزد ولی‌ی از اولیاء خدا و نزد اهل معرفت به حق الله، کفّیء الظلال؛ مثل سایه‌ای می‌ماند که آماده‌ی رخت برچیدن است. أَوْ لَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَّاطَةَ لِأَهْلِهَا: حضرت فرمود: آزاده‌ای نیست که این ته‌مانده‌ی لای دندان‌ها را برای اهل دنیا بگذارد و خودش را از دام دل‌بستگی و وابستگی به دنیا بکند. بعد فرمود: فَلَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا: برای جان‌های شما هیچ بهائی جز بهشت الهی وجود ندارد، پس خودتان را به غیر جنّات الهی نفروشید، که اگر فروختید زیان کرده‌اید. فَإِنَّهُ مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْدُّنْيَا فَقَدْ رَضِيَ بِالْخَسِيسِ: <sup>۱</sup> به درستی که آنکه توقع و انتظارش از خدا فقط این است که به دنیا برسد، این شخص به پست‌ترین چیز از خدا راضی شده است. این روح بزرگ اباعبدالله علیه‌السلام است که نه تنها خودش در جاذبه‌ی محبّت دنیا نیست و همه‌ی دنیا برایش هیچ است و متاع غرور بودن دنیا را با همه‌ی وجود می‌بیند؛ دیگران را هم به این حریت و آزادگی از دام محبّت دنیا دعوت می‌کند.

سال‌ها قبل از واقعه‌ی عاشورا، هنگامی که ابوزر غفّاری علیه فساد دستگاه حکومت عثمان و علیه کاخ سبز معاویه شورید و فریاد پرخاشگرانه و عدالت خواهانه‌اش علیه این فسادها و ظلم‌ها و تباهی‌ها، فضای عالم را پُر کرد و دستگاه فاسد حکومت معاویه که ابوزر به آنجا تبعید شده بود، نتوانست او را تحمل کند و شکایت او را به عثمان کرد و بالاخره عثمان دستور تبعید ابوزر غفّاری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را به ریزه <sup>۲</sup> داد. و فرمان صادر شد که احدی حق ندارد اباذر را بدرقه کند. امّا امیرالمؤمنین علیه‌السلام که بنا بر مأموریت الهی، فعلاً دست به شمشیر نمی‌برند و مأمور به سکوت هستند، مأمور به قیام نیستند، امّا این حضرت صحنه را تحمل نکردند، به آن گماشته‌ی عثمان که فرماندار مدینه بود نهیب زدند، همین که آمد اعتراض کند، حضرت چنان مثل شیر ژبان در سینه‌ی او غریدند که از ترس جا خالی کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراه امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام اباذر غفّاری را بدرقه کردند. در حین بدرقه، هم خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام جملاتی فرمودند که در نهج‌البلاغه هست و امام مجتبی و امام حسین علیهما‌السلام هم جملاتی بیان کردند.

در آن هنگام امام حسین علیه‌السلام سی ساله بودند، فرمودند یا عمّاه، به ابوزر خطاب کردند: عموجان! الا انّ الله قادرٌ ان یغیر ما قد تری؛ این صحنه‌ای را که این‌گونه می‌بینی که این‌طور مظلومانه تو را به قربانگاہت تبعید می‌کنند، خدا قدرت دارد که اوضاع را دگرگون کند. و الله کل یوم فی شأن؛ و خدا هر روز دستش در کار است. هر روز خدا یک نقش تازه‌ای می‌آفریند. نباید فکر کرد که ظلم و فساد مسلط شد و حق برای همیشه سرکوب خواهد شد. و قد منعک القوم دنیاهم و منعتمهم دینک؛ ای اباذر! این قوم، یعنی عثمان و معاویه و دستگاه حکومت فاسد خلافت، دنیای خودشان را از تو دریغ کردند، دنیا را از تو می‌گیرند و منعتمهم دینک: امّا تو دینت را از آنها دریغ کردی و در اختیار آنها نگذاشتی. یعنی حاضر نشدی دینت را به

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۴۴.

۱- ریزه یک بیابان خشک، سنگلاخ است. با سنگ‌های عجیب و نوک‌تیز که مثل شمشیر داخل پا فرو می‌رود.

خاطر زنده ماندن بدهی، حاضر نشدی به خاطر آسایش، به خاطر راحتی از دینت چشم ببوشی. به خاطر اینکه حرمت محفوظ بماند و بگویند این صحابی کبار رسول خداست، دینت را نفروختی. و ما اغناک عما منعوک و ما احوجهم الی ما منعتهم؛ ای اباذر! چقدر تو بی‌نیاز و غنی هستی از آنچه که آنها تو را از آن منع کرده‌اند، اندکی دلبستگی به دنیا نداری، و چقدر آنها محتاجند به آن چیزی که تو از آنها دریغ کردی. فاسئَلُ الله الصبر و النصر و استعذ به من الجشع و الجزع؛ عموجان اباذر! از خدا ثبات قدم و صبر را و نصرت و یاری الهی را درخواست کن. به خدا پناه ببر از اینکه ابراز بکنی. چه ابراز گرسنگی و فقر بکنی و چه ابراز ضعف و جزع و فغان. فَإِنَّ الصبر من الدین و الکرّم؛ چرا که صبر از آثار دیانت است و از آثار کرامت نفس است. صبر و پایداری در برابر سختی‌ها و محرومیت‌ها. و ان الجشع لا یقدم رزقاً و الجزع لا یؤخر اجلاً؛<sup>۱</sup> و ابراز نیاز و فقر و تهی‌دستی و گرسنگی، رزقی را زودتر به انسان نمی‌رساند و سبب سرعت رسیدن رزقی به انسان نمی‌شود و اظهار ضعف و جزع و فغان هم سبب نخواهد شد که اجل انسان به تأخیر بیفتد. این روح بلند اباعبدالله علیه‌السلام در سی‌سالگی است که به اباذر سلحشور درس صبر، درس کرامت و درس بی‌نیازی از دنیا و درس آزادگی از دام اسارت محبت دنیا می‌دهد.

اباعبدالله علیه‌السلام فرمودند: و إن تکن الدنيا تعد نفیسة فدار ثواب الله أعلى و أنبل؛<sup>۲</sup> اگر دنیا چیز نفیسی شمرده شود، در مقایسه‌ی با آن، آخرت که خانه‌ی ثواب الهی است برتر و ارزشمندتر است و جا ندارد آن چیز ارزشمندتر را به خاطر رسیدن به این چیز کم‌ارزش از دست داد. حضرت در بدو ورود به کربلا،<sup>۳</sup> خطبه‌ای خواندند و در آن فرمودند: اما بعد فقد نزل بنا من الأمر ما قد ترون؛ شرایطی که برای ما پیش آمده را همه شاهد هستید. مُسلم را در کوفه کشتند، ما را این‌گونه محاصره کرده‌اند، نه می‌گذارند به کوفه برویم، نه می‌گذارند برگردیم، نه می‌گذارند به جای سومی برویم، همین‌جا ما را نگه داشته‌اند و إنّ الدنيا قد تغیرت و تنکرت؛ و دنیا اوضاعش تغییر کرده و خراب شده است و زشتی‌های خود را آشکار کرده است، و أدبر معروفها و فضیلتها؛ در دنیا گویا انسانیت‌ها پشت کرده و رخت بر بسته است. و لم یبق منها الاّ صبا به کصبا به الإناء؛ و از دنیا باقی نمانده است مگر به اندازه‌ی ته مانده‌ی ظرف آبی، یک قطره آبی که ته یک کاسه باقی مانده باشد، و خسیس عیش کالمرعی الوبیل؛ و یک زندگی پست ذلت‌باری همچون زندگی حیوانات در یک چراگاه سنگلاخ کم‌سبزه و علفی. پستی دنیا را نشان دادند. بعد فرمود: الا ترون الی الحق لا یعمل به و الی الباطل لا یتناهی عنه؛ آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود، حق‌کشی می‌کنند، حق‌ها را تضییع می‌کنند و آیا نمی‌بینید که از باطل پروا نمی‌شود؟ و چگونه خود را آلوده‌ی به باطل می‌کنند و بر اساس زشتی‌ها و پلیدی‌ها حکومت می‌کنند؟ لیرغب المؤمن فی لقاء الله؛ در چنین شرایطی مؤمن باید به شهادت و لقاء خدا رغبت



کند. فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا: <sup>۱</sup> به درستی که من مرگ عزتمندانه را جز سعادت، و زندگی در کنار ستمگران را جز خواری و ذلت چیزی نمی بینم. بعد فرمود: النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا: مردم بندهی دنیایند. وَ الدِّينُ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ: دین لقلقهی زبانشان است. يَحُوطُونَهُ مَا ذَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ تا وقتی که دینداری با دنیاداری آنها تعارضی ندارد و می توانند دنیایشان را حفظ کنند در عین اینکه دیندارند، دنیا را هم خواهند داشت. فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ: <sup>۲</sup> اما آن گاه که با بلاها، با محرومیت ها، امتحان و ابتلا می شوند، دینداران بسیار اندک خواهند بود و بسیاری دنیا را بر دین ترجیح می دهند و دست از دین می کشند.

جلوهی رهیدگی اباعبدالله علیه السلام از دام محبت دنیا و حریت آن حضرت و دعوت به این حریت را در دعای آن حضرت هم می بینیم. این عبارت مال خود اباعبدالله علیه السلام است: اللهم ارزقني الرغبة في الآخرة حتى أعرِفَ صدقَ ذلك في قلبي بالزهادة مني في دنياي: <sup>۳</sup> خدایا رغبت و شوق به آخرت را روزی من کن تا اینکه در واقعیت عملی زندگی ام به روشنی صدق این حقیقت را در وجودم، در قلبم ببینم. با چه علامتی؟ با علامت بی رغبتی نسبت به دنیا، که دنیا دل مرا نبرد، بود و نبود دنیا نتواند حالت من را تغییر دهد.

بین اصحاب اباعبدالله علیه السلام هم این روحیه را می توان دید. حر بن یزید ریاحی که اباعبدالله علیه السلام در وقتی که از دنیا می رفت و به شهادت می رسید، حضرت بالای سر او فرمودند: أنت حرٌّ كما سمّتك أمك: <sup>۴</sup> ای حر! تو به راستی آزاده ای، همان طور که مادرت تو را حر نام نهاد- این جلوهی زیبای حریت، وقتی که مخیر ماند بین دنیا و مقام برجستهی سرلشکری سپاه ابن زیاد از یک سو و آخرت خودش و خدای خودش از سوی دیگر، گفت: وَ اللَّهُ أَحَبُّ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؛ به خدا سوگند من خودم را بین بهشت و دوزخ مخیر دیدم. فَوَاللَّهِ لَا أُخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَ لَوْ قُطِّعَتْ وَ حُرِّقَتْ: <sup>۵</sup> به خدا سوگند هیچ چیزی را بر بهشت ترجیح نخواهم داد و هیچ چیزی را اختیار نخواهم کرد که بهشت را رها کنم، حتی اگر قطعه قطعه شوم و حتی اگر مرا در آتش بسوزانند و خاکستر کنند. عمر سعد هم یک سرلشکر دیگر است. عمر سعد دل به محبت دنیا بسته است، چشم به گندم ری و فرمانداری ری دوخته است. عمر سعد که هم با خانوادهی اباعبدالله علیه السلام بستگی فامیلی دارد و هم خوب امام حسین علیه السلام را می شناسد و هم ظاهراً مقدّس مآب است و متظاهر به دین است، اما وقتی که حضرت با او اتمام حجّت کردند و خواستند که از این جنایت دست بکشد و چشم ببوشد، گفت: فوالله ما أدري و إني لحائرٌ أفكرُ في امری: <sup>۶</sup> به خدا

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

۳- علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۶۳.

۴-

۵- شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۹.

۶-

سوگند من نمی‌فهمم چه کار باید بکنم. من متحیر باقی مانده‌ام و در کار خودم فرو مانده‌ام، مشغول فکر کردن هستم. این قدر تأمل کرد تا در سپاه مقابل امام ایستاد

در زیارت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام این عبارت در مورد امام حسین علیه‌السلام است که می‌گوید: و قد توازر علیه من غرته الدنيا و باع حظه بالأردل الأدنی و شری آخرته بالثمن الأوکس تغطرس و تردی فی هواء: کسانی که دنیا آنها را فریفته بود، علیه اباعبدالله علیه‌السلام همدست شدند و بهره‌ی خودشان را از آخرت و کمالات معنوی در قبال دنیای پست و رذل، دنیای کم‌بها و کم‌ارزش فروختند. جنازه‌های بعضی از کشته‌های سربازان لشکر ابن زیاد را در صحنه‌ی کربلا را که گشتند، در جیب بعضی از آنها حواله‌ی یک من جو را پیدا کردند. این مردم به خاطر یک من جو می‌خواستند امام حسین علیه‌السلام را بکشند. به این قیمت خودشان را فروختند. قیامت، سعادت، شرافت، انسانیت، فضیلت و ارزش خود را فروختند، و شری آخرته بالثمن الأوکس: و آخرت خود را به قیمت بسیار نازلی و قلیلی فروختند. چنین افرادی همدست شدند علیه امام حسین علیه‌السلام. و تغطرس و تردی فی هواه: سرکشی کردند، خود بزرگ‌بینی کردند. اما با همه‌ی وجود در چاه هوای نفس خودشان سقوط کردند و سرنگون شدند.

بنابراین یکی از درس‌های بزرگی که از مکتب اباعبدالله الحسین علیه‌السلام می‌توان آموخت، درسی که امام حسین علیه‌السلام حتی این درس را به دشمنان هم داد، درس حریت است که آن حضرت حتی خواست دشمنان خود آموخت. در لحظه‌های آخر، وقتی که به سمت خیام اباعبدالله علیه‌السلام حمله کردند و امام حسین علیه‌السلام افتاده بود و رمق برخاستن و دفاع کردن نداشت، حضرت به آن شمشیر شکسته تکیه زد و نیم‌خیز بلند شد، خطاب کرد و فرمود: یا شیعه آل ابی‌سفیان؛ ای پیروان خاندان ابی‌سفیان! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ؛ اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید لا اقل در دنیا آزاده و مرد باشید. هَذِهِ وَ ارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً؛ اگر خودتان را عرب می‌دانید لا اقل به آن خلق و خوی نژاد عربی خودتان برگردید. كَمَا تَزْعُمُونَ<sup>۲</sup> آن‌گونه‌ای که خودتان گمان می‌کنید که به راستی عربید، یعنی حتی دشمن خودش را هم به حریت دعوت می‌کند. می‌گوید: حتی اگر دین نداری، از قیامت نمی‌ترسی، ولی آزاده باش.

امیدواریم این بُعد شخصیت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام که در مکتب عاشورا جلوه‌های بسیار بزرگ و زیبای او را می‌توان دید، ان‌شاءالله درس آموز راه زندگی مان باشد و شخصیت اباعبدالله در بُعد حریت و آزادگی که میوه‌ی رهیدگی ایشان از محبت دنیا و اسارت دنیاست.